مدح و ذم در روایت «اقوام متعمقون»

شاگرد: حدیثی هم که مربوط به تعمیق در سوره «قل هو اللّه» است، مالصدرا خیلی ذوق می‌کند؛ ولی معاصرین مقاله نوشته‌اند که اصالً کلمه‌ی «متعمق» بار منفی دارد.

استاد: خیر؛ همه جا نیست. من این را جمع‌آوری کرده‌ام. در روایات هر دوی آن‌ها هست. مثالً جایی هست که تعمق به‌شدت مذمت شده است. از شعب کفر [شمرده شده] است.

> «وَالکُفرُ عَلَی أَربَعِ‌دَعَائِمَ عَلَی التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ وَالزَّیغِ وَالشِّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ یُنِبْ إِلَی الْحَقِّ»[1].

یعنی مئآلش به حق نیست. این در مذمت تعمق است. کما این‌که این روایت را عده‌ای به این صورت معنا کرده‌اند. اما خود این روایت خیلی جالب است. آخوند مالصدرا در شرح اصول کافی می‌گوید: من این روایت را ندیده بودم. ولی وقتی سال‌ها در مطالب معرفتی فکر می‌کردم، بی اختیار از این دو موضع در سوره‌ی مبارکه توحید و اول سوره حشر لذت می‌بردم و ساعت‌ها ذهنم مشغول این می‌شد. بعد که این روایت را دیدم، خوشحال شدم. یعنی تعمق ما مورد عنایت حضرت علیه السلام بوده است که فرمودند: خدای متعال از روز اول، این دو جا را برای این‌ها فرستاده است.

کسانی که به مذمت معنا می‌کنند، می‌گویند تعمق را مذمت می‌کند. عده‌ای در آخر زمان می‌آیند که متعمق هستند. به این‌ها بگویید بیشتر نروید.

> «عَنْ عَاصِمِ‌بْنِ حُمَیْدٍ قَالَ قَالَ: سُئِلَ عَلِیُّ‌بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام عَنِ التَّوْحِیدِ؛ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآیَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِیدِ إِلَی قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِکَ فَقَدْ هَلَکَ»[2].

خدا آن استاد را حفظ کند. شرح کشف المراد می‌گفت. چند شاگرد بودند؛ گاهی ایشان عبارت را طوری سنگین و مشکلدار معنا می‌کرد که ما خیال می‌کردیم ایشان نمی‌خواهد این را بگوید. بعد رفت و برگشت می‌شد؛ سؤال و جواب و ... می‌شد. بعد یک دفعه می‌دید این عبارت خیلی ساده است و مقصود هم خیلی واضح است، بعد یک جمله‌ی خیلی قشنگی می‌گفت. می‌گفت: در مطالعه، دستم را ته جوب انداخته بودم! یعنی گاهی آدم که می‌خواهد آب بخورد، دستش را همینطور می‌برد و آب برمی‌دارد و می‌خورد. اما گاهی دستش را زیر شن‌های ته جوب می‌برد و می‌خواهد از آن جا بالا بیاورد و بخورد. وقتی دست را ته جوب می‌اندازد، لجن و ریگ بالا می‌آید؛ اصلاً آب خراب می‌شود. خیلی جالب

بود؛ وقتی واضح می‌شد، می‌فرمود: من دستم را تو جوب انداخته بودم. تعمق به این صورت واقعا خراب است. آب هست، بردار بخور. می‌گویی تو جوب بنداز و آب خوب بالا بیاید. چه آب خوبی بالا بیاید؟! معلوم است که این تعمق، تعمقی ان به جا است. وضع الشیء فی غیر موضعه است.

من یادداشت دارم؛ روایاتی که در آنها معنای مثبت هست. یکی از آنها همین روایت است؛ «لأنّه اللطيف الذي إذا أراد الأوهام أن تقع عليه في عميقات غيوب ملكه». این روایات چند تا است؛ یعنی تعمقی هست که به جا است. یعنی طرف تا ب آن را دارد. عقلانیتش، وقتی اقتضای آن تعمق را دارد، مذموم نیست.

شاگرد: ... .

استاد: یک کلمه عرض می‌کنم؛ قضاوتش با خودتان باشد. خدای متعال که پنج آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه‌ی حدید را آورده است، سوره‌ی مبارکه‌ی توحید را آورده است، آیا مضامین آن آیات، مضامینی است که عرف عام درک می‌کنند؟ یا وقتی ریخت آیه را نگاه می‌کنید، مضامینی بلند دارد؟ کدام یک از این دو است؟. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» [3] این یکی از آیات است. عرف عام که نگاه می‌کند، می‌گویی چه مشکلی در فهم آن دارم؟! اگر به این صورت است، می‌فهمیم خدای متعال این آیات را آورده است تا به پیشانی متعمقین بزند و بگوید چه کار دارید. اما اگر سوره‌ی مبارکه‌ی توحید است؛ «قل هو اللّه احد، اللّه الصمد»؛ امام باقر علیه‌السلام فرمودند من با «صاد» صمد، تمام مطالب و معارف دینی را منتشر می‌کنم. خب، اگر مضمون بلند است، بگویید اهل‌بیت علیهم السلام گفته‌اند «من رام وراء ذلک»؟! «رام وراء ذلک» یعنی بخواهد تعمقی کند و چیزهایی غیر از مسیر بیافتد. ببینید چقدر تفاوت دارد! بافندگی از غیر این مسیر باشد. می‌فهمد از در این مسیر رفته است یا نه. تفکر شما به جایی ختم می‌شود که می‌گویید نمی‌شود یک چیزی هم اول باشد و هم آخر باشد. خب، این متفکر در مسیر این آیه نرفته است. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ». کسی می‌گوید محال است که خداوند ظاهر باشد. اگر خدا بخواهد خدا باشد، باید باطن باشد. خب چنین کسی مسیر این آیه را رفته یا نرفته؟! خروجی فکر و تعمق او ضد این آیه شده است. وقتی خروجی فکر او ضد این آیه است، این مسیر را نرفته است. به خلاف کسی که می‌بیند هر چه جلو می‌رود دارد از اینکه آیه را می‌خواند لذت می‌برد. می‌بیند دارد از چیزی که قبلاً به ارتکاز تصور می‌کرد، سر در می‌آورد. بنابراین اینکه خود متفکر بفهمد، فقط یک شرط دارد؛ آن چه را که فهمیده به آیه تحمیل نکند. اگر اول تا آخر آن را محفوظ نگه دارد، خوب است و الا، اگر آن چه را که می‌فهمد به آیه تحمیل کند، خراب می‌شود. باید از این بزنید و از خودت هیچ چیزی روی آیه نگذاری و بعد ببینی آیه چه می‌گوید. اگر به این صورت بود؛ «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ» [4]؛ اگر تدبر درست و حسابی بود و در محضر قرآن کریم از این زده بود، مشکلی ندارد که بفهمد. خروجی آن هم معلوم می‌شود. خروجی آن مفاد این آیه است. اگر مفاد آیه را به غیر از معنای عرف عام معنا کند، باز اشتباه کرده است. باید مفاد آیه را طوری بفهمد که چوپان در بیابان می‌فهمد. اما به ارتکاز و به فطرت خودش. او هم این فطرت را تفصیل می‌دهد. اما اگر بین راه، چیزهایی را به آن بچسباند و از آن فاصله بگیرد باز خروجی یکی نخواهد بود.

قبلاً از «ادراک» بحث کرده بودیم. معنای آن در اینجا مبهم نیست. مطلق پی جویی و فکر کردن و رفتن به‌سوی ذات و اسماء و صفات مبدأ مطلق است.

و الحمد للّه رب العالمین

[1]. نهج البلاغه (بر اساس نسخه ی صبحی صالح، ج ۱، ص ۴۷۴.

[2]. شیخ کلینی، الكافی (بر اساس چاپ الاسلامیة)، ج 1، ص 91 و شیخ صدوق، التّوحید، ج۱، ص ۲۸۴.

[3] الحدید ۳

[4] محمد ۲۴

بازبینی #2
ایجاد شده 6 اکتبر 2024 15:20:02 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 فوریه 2025 15:45:03 توسط ... .